



انجمن آموزشے دانا

چالش سنت و دم و کراسے

شیعہ و اقتدار سیاستے - بخش دوم

حسن شریعتمداری

## شیعه و اقتدار سیاسی - بخش دوم

در سمینار پیشین چگونگی برآمدن روحانیت شیعه امامیه به عنوان یک طبقه صنفی و پر قدرت را از دوران صفویه و تکامل تدریجی آن را با تصرف شبکه اجتماعی به جامانده از تصوف و نهضت فتیان و شعوبیه و سپس گرده برداری بخشی از روحانیت از ولایت عرفانی صوفیان و برکشیدن رابطه تقلید به رابطه ولی و مولی و مرید و مراد را شرح دادیم. سپس مختصری از تبدیل این ولایت دینی و ولایت سیاسی را از زمان ملا احمد نراقی و شیخ فضل الله نوری و به کارگیری آن به عنوان وسیله ای برای تصاحب قدرت سیاسی، ابتدا به وسیله فدائیان اسلام و سپس آقای خمینی گفته شد. اینک درنگی مجدد بر تاریخ اتفاقات دوران مقارن می نماییم و با تفصیلی بیشتر به آن می پردازیم. سازمان روحانیت در انقلاب و دوران سی و اندی سال پس از آن با وجودی که شریک اصلی قدرت در حکومت ولایت فقیه، در قالب جمهوری اسلامی گردید، اما خود نیز در شرایطی ویژه قرار گرفت که به هیچ روی برای آن ساخته نشده بود و آماده آن نبود. از لحاظ گفتمانی روحانیت شیعه همیشه حقانیت خود را از رابطه کج دار و مریض و انتقادی با حکومت های استبدادی یافته بود. اصولاً مدعای شیعه این بود که پس از رحلت امامان معصوم و در غیبت امام زمان حکومت دینی دیگر ممکن نیست. این مدعای مهم شیعه بود که باعث جدایی تشیع از تسنن گردیده بود. در نبود این مدعا، کانون گفتمان کلامی تشیع فرومی ریزد و از لحاظ تاریخی شیعه نمی تواند توجیه و توضیحی در اختلافات قبایل قریش با هم و با خاندان پیامبر جز رقابت در قدرت داشته باشد. به هر روی، با پذیرش قدرت سیاسی در قالب ولایت فقیه و وصل این حکومت به ظاهر به حکومت باطن امامان شیعه و پیامبر و نمایندگی فردی از طرف خدا برای حکومت بر مردم، همه سنت تاریخی و کلامی تشیع به زیر سؤال می رود و توجیه مدلی، مبتنی بر و در تطابق با تاریخ و سنت تشیع پیدا نمی شود. از لحاظ ساختاری نیز، سازمان سنتی روحانیت تشیع، مانند یک دولت موازی بیشتر متکی به قدرت نرم و بهره جویی از حس دینی و عواطف و احساسات مردم و نیاز آنان به قوانین شرع بنا شده بود. در مواجهه با وضعیت جدید، سازمان روحانیت از همان ابتدا دوپاره گردید: گروهی معترض و یا ساکت و مرعوب و حتی گاهی بهره ور و مجذوب، اما همگی غیر باورمند به حکومت دین و فقیه و گروه دیگری سرسپرده و فعال و شریک در حکومت و دارای منافع و مقامات دولتی و دارای ارتباط با شبکه های حکومت در درون سازمان روحانیت و دولت.

از سوی دیگر، منطقاً و اصولاً با وجود یک حکومت دینی، دیگر دلیلی بر وجود سازمان روحانیت و شبکه های گسترده آن مانند مرجعیت و رابطه آنان با مقلدین نمی ماند. اگر ولی فقیه جانشین امام بود معنای وجودی فقها دیگر چه بود؟ آیا ولی فقیه، جانشین امام، در کارهای مانند حکومت ظاهری بود که امامان خود به آن اقدام و عمل نکرده بودند؟ اما جانشینی انحصاری امامان در کاری که امامان تشیع عملاً بدان ممارست کرده بودند یعنی امتیاز انحصار در زعامت دینی جامعه تشیع را نداشت. ولی فقیه حکومت ظاهری را تشکیل داده بود که شیعه امامیه آنرا در لباس فقها نیاز موده بود. در جنبه دینی و فقهی، فقها جانشینی انحصاری او را نمی پذیرفتند. در حقیقت هم سازمان روحانیت، حکومت روحانیون را به صورت دو فاکتور یعنی امر واقع پذیرفت. همین طور هم، حکومت مجبور شد وجود سازمان روحانیت را مستقل از خود و در کنار خود بپذیرد. اما، با این پذیرش طرفینی، هر دو آن ها استقلال و موجودیت برخوردار ایستا و مستقل خود را از دست دادند. درهم آمیزی دین و حکومت هر دو را در موقعیتی ویژه و استثنایی و ناپایدار قرارداد. رابطه ای تنش آلوده با هم، که هر دو استقلال و اقتدار خود را مخدوش و وابسته به همدیگر می نمودند از سویی دخالت روحانیت در امر قانون گذاری، باعث شد که قوانین مملکت نتواند خود را با احتیاجات جامعه مدنی و خواست مردم تطبیق دهد. نفوذ فقه و قوانین شریعت در مجلس قانون گذاری از طریق ولی فقیه و شورای نگهبان، آمیزه پرتناقض و تضادی از اجبار عمل به ملزومات اداره جامعه و به موازات آن در نظر گرفتن نظرات فقهی سوی دیگر، را در قالب قوانین در مملکت حاکم نموده است. از سوی دیگر نیز، مراجع تقلید در حوزه عمومی نظراتشان یا نادیده گرفته می شود و یا حداکثر در حد یک نظر کارشناسی، برای رد یا تأیید قوانین در شورای نگهبان بدانها استناد می شود. حکومت بخش مهمی از

شبکه سراسری روحانیت را به تصرف خود درآورد و سازمان سنتی حوزه را نیز، با تأسیس نهادهای ناظر، مانند مدیریت حوزه و سازمان تبلیغات اسلامی و ده‌ها مؤسسه دیگر، به کنترل خود درآورد است. شاید هیچ حکومت عرفی نمی‌توانست تا به این حد پیش برود و سازمان روحانیت را که در ساختار تاریخ‌مند خود بسیار قوی طراحی شده بود، تکه‌تکه پیاده نماید. این کار منحصرأ فقط از بخشی از روحانیت برمی‌آمد. نهاد روحانیت از سه بخش عمده تشکیل می‌شود:

نهاد مرجعیت، نهاد تعلیم و تعلم، و نهاد تبلیغ و مراسم مذهب.

نهاد مرجعیت، از خانه مراجع و بیرونی آنان، که محل استقرار کارگزاران مستقیم و دفتر کار آنان است، تشکیل می‌شود. سپس مراجع به وسیله درسی که در نهاد تعلیم و تعلم می‌دهند ارتباط خود را با شاگردان از طریق این نهاد حفظ می‌کنند. آن‌ها همچنین به روحانیون محلات شهرهای بزرگ و شهرها و قصبات و دهات اجازه اخذ وجوهات می‌دهند. این روحانیون را مردم مورد اعتماد آنان می‌شناسند و وجوهات شرعی و خود را به آنان می‌پردازند تا به دست مرجع تقلیدشان برسد و مسائل شرعی و خود را نیز از آن‌ها می‌پرسند تا رأی مرجعشان را در هر مورد بدانند. به این وسیله رابطه مراجع با شبکه وسیع روحانیت و با مردم مؤمن حفظ می‌شود. نهاد تبلیغ از وعظ و مداحان تشکیل شده. در وفات امامان و اعیاد مذهبی وعظ و مداحان ضمن تبلیغ دین و برانگیختن احساسات مذهبی مردم به تعریف از یکی یا چند تن از مراجع پرداخته و برای آنان در بین مردم تبلیغ می‌کنند. جمهوری اسلامی با تأسیس نهاد نماز جمعه و تعیین ائمه جمعه و جماعت و استخدام آن‌ها هم منابع تبلیغ را به‌طور منظم در کنترل دارد و هم گفتمان رسمی حکومتی را از طریق شبکه مساجد و نمازهای جمعه تبلیغ می‌کند. طلاب که در نهاد تعلیم و تعلم در سطوح گوناگون درس می‌آموزند در ایام محرم و رمضان برای تبلیغ دینی به سراسر کشور مسافرت می‌کنند. آنان باید از دفتر تبلیغات اسلامی مجوز رسمی دریافت کنند. یعنی کنترل آنان به‌طور عمده در دست حکومت است. بنابراین شبکه سراسری روحانیت و نهاد تبلیغ عمدتاً در کنترل حکومت می‌باشد. در نهاد تعلیم و تعلم هم از یک سو بسیاری از روحانیون حکومتی درس می‌دهند و چون شرکت در درس‌های آن‌ها وسیله ارتقاء طلاب در پست‌های حکومتی است، بنابراین طبیعی است که در درس‌های آنان همیشه به اندازه کافی طلبه‌های فرصت‌طلب وجود دارد، که کمتر به محتوای درس توجه دارند تا به فرصتی که شرکت در چنین درسی از لحاظ پیشرفت اجتماعی در اختیار آنان می‌گذرد. علاوه بر آن، مدارس دینی بسیاری نیز از طرف وابستگان به حکومت تأسیس شده، که هدف عمده آنان تربیت روحانیون حکومتی است.

اکنون دیگر با تحصیل در حوزه‌های علوم دینی می‌توان مدرک حوزوی را معادل کارشناسی ارشد و یا دکترا رسمیت داد و با آن به کار در دانشگاه‌ها و یا مؤسسات دولتی اشتغال ورزید. بنابراین حکومت این نهاد را نیز، حداقل در بخش‌های عمده آن به اشغال خود درآورد است. در نهاد مرجعیت نیز از یک سو با کنترل بیرونی، مراجعین و دفتر کار آن‌ها، استقلال آنان را سلب نموده است. از سوی دیگر نهاد رهبری به‌طور منظم به عده‌ای از مراجع ماهانه کمک مالی بزرگی می‌نماید، تا آن‌ها بتوانند با پرداخت ماهانه بیشتر به طلاب علوم دینی نفوذ بیشتری هم داشته باشند. دریافت چنین کمک مالی بزرگی از سوی نهاد رهبری آنان را وابسته به رهبری و یا مطیع و در بسیاری از موارد بسیار محافظه‌کار کرده است. این سازمان روحانیت دارای خصوصیات زیر است

- ۱- همانند دوران صفوی روحانیت در مجموع به دو بخش روحانیون حکومتی و غیر حکومتی تقسیم شده است.
- ۲- سازمان روحانیت در مجموع با دریافت وجوهات شرعی، چون هنوز حکومت نتوانسته این ممر درآمد را از دست آنان بگیرد در برخی از بخش‌ها استقلال نسبی خود را از حکومت حفظ کرده است.

۳- جهانی شدن ارتباطات، به مراجع و روحانیون این فرصت را داده است، تا مخاطبین و مقلدین بیشتری در خارج از مرزهای ایران و خارج از کنترل حکومت بیابند. این مخاطبین و مقلدین از یک سو منبع درآمد مستقلی برای آن‌ها می‌باشند و از سوی دیگر کمتر تحت کنترل حکومت هستند. این عده چون برخلاف ایرانیان تجربه مستقیمی از حکومت روحانیون ندارند، با خلوص نیت و احترام ویژه‌ای در تماس با آنان می‌باشند.

۴- حافظ و تجربه تاریخی سازمان روحانیت (در قیاس با حکومت جمهوری اسلامی که فاقد پشتوانه تاریخی و تجربه مستقل از روحانیت است) به‌مرور زمان مزیت آنان را به حکومت دینی در هم سازی خود با شرایط جدید جامعه نشان می‌دهد. امروز بخش‌های منتقد و مستقل در سازمان روحانیت تا بالاترین رده آن یعنی مرجعیت تقلید کم نیستند. آینده نشان خواهد داد که کدام‌یک از این دو بنیان یعنی سازمان دین و سازمان حکومت دینی دیرپاتر بر جای خواهند ماند. این دو نهاد یعنی نهاد دین و نهاد حکومت دینی، هر دو در پایگاه اجتماعی اصلی خود مشترک می‌باشند. این پایگاه شامل شیعیان مؤمن و دین‌ورزان ایرانی و غیر ایرانی می‌باشد. نفوذ روحانیون در این پایگاه اجتماعی بیشتر به‌وسیله قدرت نرم و شبکه تبلیغات وسیع خود می‌باشد. اما حکومت دینی علاوه بر برخورداری از این قدرت نرم تبلیغی، با دادن موقعیت برتر اجتماعی و تأمین مالی برخی از افراد این پایگاه اجتماعی و همچنین با برخورداری از قدرت سخت، برای کنترل امنیتی آنان، سیطره اقتدار خود را به آنان گسترش می‌دهد. طبیعی است که این شراکت در پایگاه اجتماعی، شامل رقابت سختی نیز بین نهاد روحانیت با نهاد حکومت دینی در سیطره بیشتر به این پایگاه اجتماعی می‌باشد. ترویج ولایت سیاسی، گستردن تفاسیر قدرت‌مدار حکومتی از مذهب و به خدمت گرفتن بیشتر منبریان و مداحان، سازمان دادن بسیج مردمی، ایجاد طلبه‌های سپاهی و چماق‌داران حوزوی، نیز از راه‌کارهای دیگر تصرف این شبکه اجتماعی به‌وسیله حکومت است.

دامنه این پایگاه اجتماعی در ایران، به علت سیاه‌کاری‌های حکومت دینی و مشارکت بسیاری از بلندپایگان روحانی در این بزه کاری‌ها و یا سکوت در مقابل این پلیدی‌ها، دائماً کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود. بخش روشن‌فکر این پایگاه اجتماعی یعنی گروه‌های ملقب به روشن‌فکران دینی از حکومت هرروز فاصله بیشتری می‌گیرند. از روحانیت رسمی نیز پاره‌ای می‌کوشند تا از حکومت دینی استقلال یابند. بخش از این پایگاه هم جذب مراجع، منبری‌ها و یا مداحانی می‌شوند که گفتمان سنتی قدیمی‌تر تشیع را وفادارانه حفظ نموده‌اند. بنابراین تنها بخش فرصت‌طلب و یا متعصب و بسیار عامی این پایگاه مشترک، در اختیار حکومت و برای تأمین کادرها و حکومتگران آن باقی مانده است. این واقعیت در کمیت و کیفیت نیروهای تشکیل‌دهنده حکومتی اثر گذاشته و هرروز آنان را ناتوان‌تر برای اداره مملکت می‌نماید. این بخش باوجود کوچکی، بسیار سازمان‌یافته و به لحاظ مالی دارای امتیاز است و بنابراین می‌تواند در کنار سازمان حکومت و به پشتیبانی آن، شبکه خود را حفظ و برتری مقطعی خود را بر دیگران تحمیل کند. البته در جامعه متنوع ایران، انواع مرشدان و مرادان و عارفان، با ابتکارات گوناگون، سعی در گسترش نفوذ خود و ربایش افراد از این پایگاه اجتماعی و نیز از بقیه جامعه می‌نماید. جذابیت این گفتمان‌ها، که اغلب تلفیقی از مذاهب و مکاتب مختلف است، به علت نو بودن گاهی بیشتر از گفتمان رسمی روحانیت و حکومت است. مذاهب مختلف و فرق گوناگون نیز در چنین رقابتی فشرده شرکت دارند. در چنین فضای بغرنجی، روحانیت شیعه تنها به کمک انحصار تاریخی رسمیت مذهب تشیع، که از دوران صفویه به دست آورد است، توانسته سهم شیر را از آن خود کند و آن را حفظ نماید. حفظ چنین رسمیتی باعث استمرار این اقتدار و نتایج همراه با آن می‌باشد. علاوه بر آن عدم وجود فضای رقابت در حوزه گفتمان دینی، باعث انسداد اندیشه‌ورزی در حوزه دین و بخصوص کلام دینی می‌شود. به نظر من هم به نفع جامعه و هم بسود دین است که نهاد روحانیت نتواند به‌وسیله چنین رسمیت قانونی امتیازی بی‌دلیلی بر دیگران داشته باشد. تا بدون اینکه تغییراتی متناسب با زمان، در محتوای پیام مذهبی خود و نوع رابطه‌اش با جامعه و قدرت سیاسی بدهد، بتواند آن را به دیگران تحمیل نماید. اگر پایان حکومت فقیه، پایان حکومت دینی نیز باشد، لزوماً و بدون حذف این امتیاز از قانون اساسی، پایان حکومت دینی، پایان

دولت در دولت و دولت موازی روحانیت نخواهد بود با رقابت دین‌های گوناگون در سطح کلامی و در صحنه اجتماعی آن‌ها همدیگر را کنترل می‌نمایند. این کار سطح قدرت همه باورها و دین‌ها را متعادل‌تر می‌کند و از رشد بی‌رویه آن‌ها بمانند قدرتی در مقابل حکومت جلوگیری می‌نماید. البته این امر به شرطی به یک صلح اجتماعی می‌انجامد، که قواعد بازی را همگان بپذیرند و دموکراسی جاافتاده‌ای در ایران حاکم شود. وگرنه مانند بسیاری از ممالک مجاور، از قبیل کشورهای عربی همسایه و یا هند و پاکستان ما نیز مدام دچار جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی خواهیم بود و آزادی مذهبی به فاجعه منجر خواهد گردید.

۵- خطر دیگری که استیلای حکومت دینی را در پایگاه اجتماعی خود تهدید می‌کند، برآمدن تنها یک جنبش مذهبی رادیکال در گفتمان دینی اصول‌گرایی نیست، بلکه بیشتر چیزی مانند داعش در روایت شیعی آن است. چنین جنبشی هرچند از سید جمال‌الدین اسدآبادی و سپس فدائیان اسلام و گروه‌هایی مانند مجاهدین خلق سابقه‌ای تاریخی دارد و اکنون نیز امثال مصباح یزدی و یا احمدی‌نژاد و بخش‌هایی از سپاه این گفتمان را نمایندگی می‌کنند و گروه‌های موجود و بخش‌هایی از حکومت کنونی ممکن است در شرایط خاصی به وسیله چنین گفتمانی بر دیگران تسلط پیدا کنند. ولی خطرناک از این واقعه برای حکومت دینی موجود، برآمدن گروه‌های شیعه خارج از حکومت و با گفتمانی رادیکال‌تر و سازمانی خشن‌تر است. بخصوص پس از سازش احتمالی جمهوری اسلامی با غرب و از کف رفتن چهره به‌ظاهر انقلابی آن، احتمال بروز این خطر در قالب یک جنبش اعتراضی برخاسته از طیف متعصب خودی‌ها بیشتر خواهد بود.

پایه اجتماعی اصلی حکومت دینی در بستر زمان هرروز کوچک‌تر و چندپاره‌تر می‌شود. روحانیت نیز استیلای خود را بر کلیت این پایگاه اجتماعی تاریخی از دست داده است، با این تفاوت که پایگاه اجتماعی حکومت در جهان اسلام هرروز بیشتر ضعیف می‌شود ولی روحانیت به برکت جهانی شدن ارتباطات درست مانند کلیسای مسیحی در اروپا و آمریکا، در مقابل از دست دادن مؤمنین در داخل ایران در بسیاری از کشورهای دیگر جهان به‌خصوص در کشورهای آسیایی و آفریقایی، افراد جدیدی را به دست می‌آورد. حکومت دینی با جهان در چالش است، در صورتی که روحانیت شیعه حتی می‌تواند و ممکن است تحت شرایط بخصوصی، حتی مورد حمایت قدرت‌های جهانی قرار گیرد حال به نهاد دیگری که مولود انقلاب است و احتمالاً به‌عنوان یک منبع اقتدار در آینده نیز نقش مهمی خواهد داشت، یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می‌پردازیم: سپاه پاسداران یک سازمان نظامی -ایدئولوژیک و محصول انقلاب اسلامی است. در ابتدا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بیشتر برای خنثی کردن خطر کودتای ارتش به‌جای مانده از شاه و دخالت خارجی‌ها به‌منظور سقوط حکومت جدیدالتأسیس با کپی برداری از گروه‌های مشابه میلیشیائی، در سایر کشورهای انقلابی، طراحی شد. در جنگ با عراق ارتشی که از ترس کودتا بشدت تصفیه شده بود و کادر نیروی هوایی آن در کودتای نوژه پاک‌سازی گردیده بود، باکمال رشادت در مقابل تجاوز صدام به خرمشهر ایستادگی نمود و دشمن را به کمک نیروی مقاومت مردمی اهالی خوزستان و ادار به عقب نشینی کرد. در اینجا بود که آقای خمینی خود و یا با وسوسه افراد ذی‌نفوذی چون رفسنجانی و پسرش احمد خمینی و محسن رضایی و از جمله از ترس اینکه ارتش پیروز این نبرد به شمار آید، طرح صلح عربستان سعودی را که به همراه کشورهای خلیج، از ترس پیشروی ایران، حاضر به پرداخت غرامت در صورت قبول صلح شده بود رد کرد، و برای ادامه جنگ، سپاهی بی‌تجربه را با حفظ تفوق اطلاعاتی و عملیاتی و برتری بودجه و تسلیحات، به ادامه جنگ با عراق فرستاد. بسیج توده‌ای عظیمی که به‌وسیله روحانیت انقلابی و بازاریان و جوانان انقلاب زده صورت گرفت، سپاه را وسعت بخشید و هشت سال جنگ به‌تدریج از افراد بی‌تجربه ولی پرشور و بالانگیزه آن، سپاهی آزموده به فنون جنگی و مسلط به کارگیری تسلیحات نظامی برآورد. البته هزینه این تجربه گران‌بها را ملت ایران با کشته‌های بسیار و قبول قطعنامه و خسارات ناشی از آن پرداخت. پس از پایان جنگ موجودی تازه در صحنه سیاسی و نظامی ایران متولد شده بود. با توجه به خصوصیت آرمان‌گرا و ایدئولوژیک سپاه، شرکت آن‌ها در قدرت سیاسی با وجود منع حداقل ظاهری

آقای خمینی، امری مقدر بود. ادعای سپاه نجات کشور، با بذل خون و فداکاری هزاران هزار پیر و جوان و نوجوان ایرانی بود. بخش از سپاه، پس از پذیرش قطعنامه به وسیله آقای خمینی به شدت سرخورده و خشمگین بودند و خود را فریب‌خورده احساس می‌کردند. وضع مالی حکومت پس از اختتام جنگ، بسیار وخیم بود و منابع کافی مالی در اختیار نبود تا با امتیازات مالی حداقل از یکپارچگی ناراضیان سپاه جلوگیری شود. در چنین وضعیتی با مرگ آقای خمینی، هراس ناشی از سقوط حکومت بر دل روحانیون حاکم و انقلابیون مستولی بود. آن به عجله آقای خامنه‌ای را به رهبری بعدی برگزیدند. در غیاب چهره کاریزماتیک آقای خمینی و رهبری آقای خامنه‌ای تازه‌کار و بی‌تجربه و بدون کاریزما، همچنان امکان بروز شکاف‌های عمیق در بین انقلابیون و بخصوص سپاه بیشتر و بیشتر می‌شد. در چنین زمانی رفسنجانی رئیس‌جمهور بود و با ابتکاری البته با تبعات مخرب ویران‌کننده بسیار، راه‌حلی برای ترمیم این شکاف‌های ناشی از جنگ قدرت در بین جناح‌ها و حکومت یافت. او بودجه مملکت را بین وزارتخانه‌ها تقسیم نمود و به آن‌ها اجازه داد که با بودجه دولتی به تجارت و سرمایه‌گذاری مستقل بپردازند و دستگاه خود را با آن اداره کنند علاوه بر اینکه بیشترین مبلغ بودجه در اختیار ستاد و نیروهای امنیتی قرار گرفت، آن با استفاده از وضعیت امنیتی ادامه‌دار فوق‌العاده‌ای، که پس از تسخیر سفارت آمریکا به وجود آمده بود و تاکنون نیز ادامه دارد و هم‌چنین در سایه تحریم‌های اقتصادی مدت‌ها با چراغ خاموش در صحنه اقتصاد و سیاست باشند و از زمان ریاست جمهوری احمدی‌نژاد آن را علنی نمایند اکنون کشور، علاوه بر حکومت دینی با نهادهای اقتدارگرای روحانیت و سپاه نیز روبرو است. سپاه نیز احتمالاً در آینده پیش‌دین‌ی وجود خواهد داشت. هر نیروی مسلح که برای خود وظیفه‌ای بیش از حفاظت از مرزهای کشور تعیین نماید، برای آینده و استقرار یک نظام مبتنی بر دموکراسی خطرناک و مزاحم می‌باشد. بنابراین سپاه نیز فقط با ادغام با ارتش و انحصار نقش آن در دفاع از مرزهای کشور می‌بایست به این نقش بسنده نماید تا امکان استقرار و استمرار دموکراسی در ایران به وجود آید.